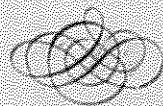


سخنرانی بهرام در جنبش در دانشگاه تهران

www.archiv.com

درد نظرات انقیاد طلبانه رهبری غاصب
پریکهای فدائی

مبنی بر سوسیالیست بودن کشور شوروی



توضیح ناشر:

این جزوه از روی نوار کاست سخنرانی آقای بهرام دزیخ که در دانشگاه تهران برگزار شده توسط ما تهیه و تکثیر گردیده است. اگر در نوشته اشتباه یا هرگونه نارسایی از نقطه نظر مفهوم جمله محسوسه محوورد، ناشی از مشکلاتی است که برگرداندن محبت ضبط شده بصورت نوشته دارد. در هر صورت مسئولیت جزوه و اشتقادات و بیمنیها ذات ما را پذیرا هستیم.

سازمان دانش آموزان و دانشجویان ایران

بخش آمریکا

۲۸ شماره ۸

طبق اطلاع قبلی که دوستان انجمن ملی دانشجویان دادند، احتمال ایسن زیاد بود و برداشت من هم این بود که در اینجا عمدتاً " بحث و مناظره‌ای خواهیم داشت، متأسفانه چنین به نظر میرسد که من باید بطور تنها صحبت کنم. در اینجا من کوشش میکنم به چند مسئله که اساسی است و پایه بحث خواهد بسود اشاره کنم، چه اینجا مناظره‌ای اتفاق میافتاد و چه اینکه این بحث را در خارج از اینجا ادامه بدهیم که به هر صورت ادامه خواهیم داد. چون مسئله مبارزه ایدئولوژیک و بحث مسئله اراده و تحلیل فردیا گروه یا شامون نیست موضوعی است مربوط به سرنوشت انقلاب ما، هم از نظر طبقاتی و هم از نظر ملی.

ارزیابی از نقش اتحاد شوروی، برخورد به آن، مباحثات با آن، و بهر صورت تعیین موقعیت و عملکرد آن، بخاطر ادامه و تحکیم انقلاب این بحث را ما باید تا به آخر ادامه دهیم. کسانی که معتقدند اتحاد شوروی دوست ما است باید دیگران را قانع بکنند که این دوست را بشناسیم، به آن اعتماد کنیم و با آن همکاری بکنیم. ما هم که معتقدیم دشمن ابرقدرتی است بسیار خونخوار و خطرناک، تا آخرین حد امکان کوشش خواهیم کرد همه دوستان را قانع کنیم که به این گرگ در لباس میش اعتماد کرد، نباید اعتماد کرد و لازم است که از جنبش ما طرد و افشا شود.

بنابراین خارج از این سالنها در پهنه مبارزه طبقاتی و ملی مسئله طرح شده است. نیروها و افراد بر اساس ارزیابی و صحبتی که راجع به این مسئله میکنند، موقعیت خودشان را تعیین میکنند. میتوان وارد این بحث نشد، در حاشیه جدش ماند، میتوان در این بحث شرکت کرد، نظر نادرست داشت و میتوان در این بحث خلافتان شرکت کرد و نظر درست داشت، راهها و مسائل تا مقداری معین شده است. به این دلیل بحثی که قرار بود در مناظره انجام بشود، اگرچه فسرودی انجام بشود، اگرچه فردی انجام میگیرد ولی باز جای دوری نمیرود، زیرا در همین کشاکش مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه بسیار حساس و حاد ایدئولوژیک درون جنبش مطرح میشود و در همان ارتباط نیز ادامه خواهد یافت. موافقین و مخالفین این نظر مجبورند که در خارج از این سالنها در این بحث شرکت کنند و نظراتشان را توضیح بدهند. بنابراین بحث ما جای دوری نخواهد رفت. گوشه کوچکی است از این جریان بزرگ مبارزه فکری، در اهمیت این مبارزه ایدئولوژیک چند نکته را من مقدمتاً " عرض میکنم.

به دلیل اینکه مبارزه انقلابی در مبین مادریک دوره بسیار خفتسان و دیکتاتوری، بدون برخورداری از کوچکترین آزادیهای دمکراتیک هر گامش را زیر سرنیزه به خون آغشته برداشته، اصولاً " زمینه مبارزه ایدئولوژیک و طرح و تحلیل سالم نسبت به مسائل زیاد نبوده است. تا زمانی که رژیم شاه قدرت داشت هر

صدایی را که مخالف خود بود خفه میکرد، زمانی هم که در زیر ضربات جنبش خلیق این توان را از دست داد، حرکت طوفانی و واژگون سازنده رژیم با چنان سرعت و دامنه‌ای میرفت و چنان مسائل عملی را در دستور کار خود قرار داده بود که در مجموع کسی به بحث و طرح مسائل ایدئولوژیک بطور عمده نمیپرداخت.

امروز برای راهگشایی بیشتر و تحکیم و ادامه انقلاب لازم است این بحثهایی را که در دوره طوفانها مباحث انجام بگیرد و در بسیاری از جنبشها و کشورها سالهاست شروع شده و انجام گرفته ما امروز ادامه بدهیم و مقصداری این عقب‌بودن را حیران کنیم.

دومین نکته وجود اپورتونیزم و فرصت‌طلبی طولانی و تاریخی در جنبش، بویژه جنبش چپ در میهن ما بخصوص در سالهای ۲۵-۲۲ و بعد از آن تحت رهبری حزب توده، بسیاری مواضع اصولی و مبانی اساسی تفکر علمی و تحلیلی مارکسیستی را به انواع گوناگون انحرافات آغشته کرده، ملغمه‌ای از منافع طبقاتی گوناگون و حتی برخی زمانها مواضع ارتجاعی و امپریالیستی را در هم ترکیب کرده و به عنوان یک ایدئولوژی علمی و انقلابی و مارکسیستی عرضه کرده است. ریشه‌های اپورتونیزم کنونی در جنبش ما چه اپورتونیزم راست و چه اپورتونیزم چپ و انقلابیگری کاذب در این گذشته جنبش انقلابی موجود است، بخش عظیمی را اپورتونیزم ناشی از سلطه طولانی انحراف حزب توده بر جنبش کارگری ایران است و تا این انحرافات و این گذشته بر اشتباه و بعداً "خیانتکارانه از نظر طبقاتی و ملی برملا نشود، اشتباهات شناخته نشود و انحرافاتش دقیقاً" و علمی تحلیل نشود راهگشایی به سوی جلو ممکن نیست، و دوباره تکرار همان اشتباهات است. اگر در آن زمان مصدق آماج حملات انحرافی بود، امروز شخص دیگری است. این اشخاص بارمان تغییر کردند ولی خط منی و سیاست تغییر نکرده است، و تا این اشتباهات مورد تجزیه و تحلیل قرار نگیرد، ریشه‌هایش برملا نشود و راه حلش ارائه نشود، جنبش نمیتواند خودش را از زیر سلطه و نفوذ این اشتباهات تاریخی نجات دهد.

سومین دلیل لزوم مبارزه ایدئولوژیک ایجاد تغییرات بزرگ در سطح جهانست. چه از نقطه نظر مبارزه ضد امپریالیستی یعنی وجود امپریالیسم و ظهور امپریالیسم شوروی و چه از نقطه نظر هدایت مبارزه طبقاتی. بدلیل بروز رویزیونیسم معاصر، بسیاری از تضادهای بین‌المللی جایاشده، جریانهای انقلابی به حرکتهای ارتجاعی استحاله شده و یک اغتشاش فکری وسیعی ناشی از این تغییر عینی و تلاشهای تعمدی و فریبکارانه ذهنی ابرقدرت شوروی و عمالش بوجود آمده است، بنابراین بازکردن گره‌های فکری، روشنگری روی مسائل و به نظم درآوردن افکار در جنبش انقلابی و کارگری، غلبه برای اغتشاشات و هرج و مرج های فکری بخاطر هدایت پیروزمند انقلاب ضروری است. این دلیل سوم ضرورت بحث ایدئولوژیک است در رابطه با این مسئله.

بهر صورت اشتباهات و طرحهایی که مطرح میشود از دو موضع و بادو خط است. طرح میشود. مقدار عظیمی از آن معرفتی است، ناشی از سلطه انحرافی و فرصت‌طلبی حزب توده بر جنبش کارگری ایران، ناشی از بروز رویزیونیسم و ابرقدرت

امپریالیستی شوروی در سطح جهان، ناشی از سطح نازل تئوریک جنبش ما، بعلمت دوره اختناق و ریشه کن شدن بسیاری از سازمانها و افراد انقلابی و غیره، بنا بر این در جنبش بخش عظیمی از این اغتشاشات معرفتی است که باید بیطبقت صورت گرفته بحث شده و بر این کمبودهای معرفتی غلبه شود. آموزش متقابل، یادگیری متقابل، یاد دادن متقابل بخاطر رسیدن به یک وحدت عالی تری از نظر فکری بسیار لازم است:

بخش دوم ریشه‌های طبقاتی و ملی دارد، یعنی مساوات با ارتجاع ضد کارگری از نظر طبقاتی و امپریالیسم بویژه ابرقدرت شوروی از نظر بین‌المللی و منافع ملی انقلاب، ریشه طبقاتی این انحرافات است. بنا بر این بسیاری با بهترین توضیحات هم قانع نخواهند شد زیرا مسئله شان معرفتی نیست.

عدم درک و شناختن از مسائل طبقاتی است وقتی که انحرافی طبقاتی بود، دلیل و منطق و برهان تا یک حد محدودی برآئی و کارآئی دارد. بنا بر این مادرعین توضیح مسائل، و شرکت در یک بحث بسیار سالم ایدئولوژیک، دعوت از همه نیروها بخاطر غلبه بر کمبودهای معرفتی جنبش و آموزش متقابل از هم بایستد بسیار هوشیارانه و قاطع به حرکت‌های طبقاتی برخورد کنیم. به عنوان نمونه نقش فحاشی در مبارزه ایدئولوژیک یک مسئله طبقاتی است و نه معرفتی. بزرگترین اشتباه کنندگان در ماهیت شوروی میتوانند اشتباه معرفتی کنند، چون امپریالیسم شوروی را نمی‌شناسند. ولی کسیکه در این مبارزه بجای ورود مساوات‌ها متوجه و جوربه طرح مسائل ایدئولوژیک و دفاع صادقانه و صمیمی از نظراتش توضیح کمبودهای دیگران، در عین حال آمادگی برای پذیرش استدلال و منطق قوی دیگران، بجای این عمل که لازمه یک بحث سالم است، بجای داشتن یک موضع یاد دادن و یاد گرفتن در مبارزه ایدئولوژیک که لازمه یک حرکت انقلابی و عنصر پیشگام است، دست به ابزارهای مبارزه طبقات ارتجاعی زدن و به آن پناه بردن دیگر معرفتی نیست. طبقات ارتجاعی بعلمت تاریخی به دلیل اینکه قادر نیستند حقانیت تاریخی و حقانیت روزمره خودشان را برای توده‌های مردم و نیروهای انقلابی اثبات کنند، مجبورند به افترا پناه ببرند. زیرا در یک عرضه دمکراتیک و اثبات دمکراتیک حقانیتشان حتماً شکست خواهد خورد. بنا بر این حال که قادر نیستند بطور دمکراتیک خودشان را عرضه و اثبات بکنند لازم است از شرکت توده‌ها در یک بحث دمکراتیک بخاطر آگاه شدن جلوگیری کنند. بنا بر این تحریمها و تکفیرها شروع خواهند شد، در عین حال، اکنون که من اسم خودم را عنصر "پیشگام" گذاشته‌ام، وقتی قادر نیستم حقانیت خودم را اثبات کنم، بنا بر این باید توده‌ها بطرف مخالف من بدین بشوند تا به حرفهایش اعتماد نکنند. باینکه پیش‌قضای مبنی بر عدم اعتماد و بدبینی و مشکوک بودن به طرف برخورد بکنند، تا منطقش تأثیری نداشته باشد. این حرکت از نظر طبقاتی ارتجاعی است و شیوه مبارزه ایدئولوژیک طبقات ارتجاعی میباشد.

تصادفی نبود که محمد رضا شاه و طبقه‌اش این همه به جنبش توپیدند، ناسزا دادند، که سرش به بیگانه وصل است، عامل بعثی‌هاست، از خارج از مرزها می‌آید و غیره.....

چرا این کار را می‌کردند؟ برای اینکه در یک عرصه مردمی قادر نبودند حقانیت خودشان را در مورد قیام تبریز، قیام قم، قیام خارج محدوده، قیام هفده شهریور و غیره عرضه کنند. بنابراین افترا و بدبین کردن را پیشه کردند که البته این طبیعی است که شکست خواهد خورد، ولی خصلت طبقاتش باید روشن باشد. ما در این مبارزه علی‌الاصول پاسخی به این نوع افتراها نخواهیم داد. کوشش می‌کنیم آنها را به بحث سالم دعوت کنیم، زیرا معتقدیم که اگر نظر درست داریم باید نظرها را عرضه کنیم. در عین حال دارای این موضع صادقانه هستیم که اگر نادرستی‌ها کسی ثابت کرد، نظر او را بپذیریم. ما نیا آمده‌ایم که در جنبش دکان باز کنیم و اعتبار دکانمان را تبلیغ کنیم. ما کوشش می‌کنیم که در راه گشائی این جنبش سهمی را ادا کنیم. نظراتمان را به این خاطر عرضه می‌کنیم که اگر دیگران بپذیرفتند، درست بود، خوب است. اگر نپذیرفتند، غلط بود. ما راقانع می‌کنند، باز هم خوب است. به هر صورت نظر درست غلبه خواهد کرد و ما خوشحالی که در اجرای این نظر درست عمل کنیم حال می‌خواهد این نظر درست متعلق به ما باشد یا متعلق به گروه یا رفیق دیگر، اصلا مهم نیست. ما بخاطر کسب اعتبار در جنبش فعالیت نمی‌کنیم. بخاطر خدمت کردن حرف می‌زنیم. در خاتمه این بحث امیدوارم بجای اینکه این نوع اعلامیه‌های نحاشی به در و دیوار چسبانده شود، در ادامه مبارزه ایدئولوژیک این نوع سبک‌کارها رشد کند، سبک‌کار سالم غلبه کند و این دعوت صمیمی بپذیرفته شود و کسانی که نظر دارند و فکر می‌کنند که رسالتی در این جنبش دارند مسئولند که این نظر را توضیح دهند، در این بحث سالم شرکت کنند و حداقل اگر شرکت نمی‌کنند یا آمادگی اثبات نظراتی را که عرضه کردند، ندارند از این شیوه ارتجاع استفاده نکنند که مردم را به نام مبارزه ایدئولوژیک به نیروهای مخالف بدبین و بدگمان کنند. بدیگران بگویند ساواکی، به خاطر اینکه شاید فرجی شود و توجیه سوسیال امپریالیسم از طرف اینها یک مقدار دیگر طرفدار پیدا کند. این شیوه درستی نیست. بخصوص با توجه به عنوان کسانی که این اعلامیه را به دیوار چسبانده‌اند یعنی "پیشگام". لقب و مدالی که این دوستان خودشان به سینه خودشان زده‌اند. در مبارزه ایدئولوژیک و بر اساس خصلت انقلابی کار باید پیشگام بود. لقب پیشگام کافی نیست رفقا! سبک پیشگام باید داشت، و پیشاهنگ مبارزه سالم ایدئولوژیک باید بود. چه فایده دارد که هزارویک مدال به سینه خودمان بزنیم ولی در عمل عقب‌تراز همه حرکت کنیم. توجیه اسمی کافی نیست. به اندازه کافی جنبش ما با این تابلوها شکست خورده است. تابلو دیگر درد جنبش ما را حل نمی‌کند. مضمون انقلابی در یک سبک انقلابی خودش را عرضه می‌کند. مضمون انقلابی در یک سبک طبقات ارتجاعی نمیتواند خودش را عرضه کند. یا سبک باید تصحیح شود، یا مضمون ادعائی ریاکارانه است، انقلابی نیست. کوچکترین امتیاز و کوچکترین مواضات با نظرات نادرست مطرح نیست، نخواهیم کرد. در عین حال باید همه مشترکا "کوشش کنیم با تفاهم‌ترین و عالی‌ترین و انقلابی‌ترین سبک مبارزه را بکار ببندیم. بنابراین قاطعیت انقلابی در طرح نظرات، روشن کردن انحرافات، توضیح مسائل در عین بکار بست شیوه و سبک بسیار رفیقانه و انقلابی، ایمن

دعوتی است که من بازم از اینجا از این دوستان میکنم .
 بهر صورت بعد از این مقدمه بحث را شروع میکنیم . در توجیه امپریالیسم
 شوروی ما عنوان کرده ایم که رد میکنیم نظرات رفقای چریکهای فدائیی خلسق و
 کسانی که از این نظرات پشتیبانی میکنند . این یک برجسب نیست ، مثل این بسر
 چسبی که در اعلامیه است . ما کوشش میکنیم که ثابت کنیم که این نظرات نسبت
 به شوروی مماشات و توجیه است و از نقطه نظر تئوریک بی پایه است . توجیسه و
 مماشات با شوروی برخلاف ادعاهائی که دارندگان این نظرات میکنند ، نمیتواند
 از یک موضع علمی ، انقلابی و مارکسیستی چه در زمینه انقلاب طبقاتی و منافع
 طبقه کارگر چه در زمینه انقلاب ملی و منافع ملی به مجموعه مردم و کشور عرضه
 شود . در اینجا من مختصراً " به چند نکته اشاره کرده و بعد از باز کردن بحث ، در
 خاتمه کوشش میکنم که نشان دهم که چگونه کسانی که امپریالیسم بودن شوروی
 را رد میکنند نه تنها از نظر تفکر و تئوریک بریک مبنای انقلابی نایستاده اند
 بلکه اتفاقاً " دارای نظرات مشترکی چه در زمینه تئوریک و چه در زمینه سیاسی
 با رویزیونیستهای شوروی و عمالشان مانند حزب توده هستند ، و این فصل مشترک
 تئوریک - سیاسی است که این نیروها را به مماشات و توجیه شوروی میکشانند .
 نه برعکس اینکه اینان بریک پایه علمی ایستاده اند و بر اساس یک تحلیل علمی
 به این نتیجه رسیده اند که شوروی امپریالیستی نیست این نکات و فصل مشترک
 چیست ؟

اول : در مسئله دولت همه میدانند که آورنده تز ضد انقلابی " دولت
 همه خلقی " خروشچف بود ، بر مبنای تحریف علمی تئوری دولت ، مبنی بر اینکه
 دولت محصول آشتی ناپذیری طبقات است ، دولت ابزار مبارزه طبقاتی است و
 طبقات حاکم از طریق این وسیله اعمال قدرت کرده و مبارزه طبقاتی را به
 پیش میبرند . حزب توده مدافع این است که دولت همه خلقی است و خروشچف
 در شوروی نیز این ادعا را کرد .

تئوری " شوروی رویزیونیستی است اما کشور سوسیالیستی است " درکنسه
 خودش بر این اساس قرار داده که کسانی که دولت رویزیونیستی را حافظ سوسیالیسم
 قلمداد میکنند ، حافظ منافع طبقه کارگر قلمداد میکنند ، باید معتقد باشند
 که دولت منافع چند طبقه را در کشور شوروی اعمال میکند . همه خلقی است ،
 همه طبقات خلقی را در بر دارد و منافع همه را بطور مسالمت آمیز نمایندگی
 میکند . من اینها را در آخر بحث در قسمت نتیجه گیری بیشتر باز میکنم فقط
 الان میگویم که در بحث حضور ذهن باشد .

دوم : ادعا میکنند سوسیال امپریالیسم را باید شناخت ، تحلیل کافی
 نیست ، هنوز زمینه کافی بحث بوجود نیامده و داخلش تحلیل نشده ، سیاست
 خارجی اش تحلیل نشده ، اقتضای تحلیل نشده و از این نوع ادعاها ...
 آیا این ادعا صادقانه است ؟ من میگویم نه ، توجیه شوروی است ، بر اساس فرصت
 طلبی سیاسی . چگونه کسانی که بعد از ۲۳ سال به قدرت رسیدن رویزیونیسم
 در شوروی با وجود نزدیکی کشور ما به این کشور وجود این کشور در کشور ما ،
 نفوذش در کشور ما ، سابقه و ارتباط وسیع مشترک با آن وجود یک بحث و مناظره

بیست و چند ساله در جنبش بین‌المللی هنوز زمان می‌خواهد که بگویند که کشور شوروی امپریالیستی است یا نه، دو سال و نیم از مسئله تئوری سه جهان و طرح مائوتسه‌تونگ نگذشته، این‌ها به این نتیجه رسیدند که تئوری رویزیونیستی است و در چین انحراف است، امپریالیستی و ارتجاعی است. اگر صداقت علمی باعث شده که شناخت خروش و برزنف بیست و سه سال طول بکشد، چرا این صداقت علمی در مورد چین دویاسه ساله به طول میانجامد؟ من اتفاقاً اینجا بحث ندارم که کار چین درست است یا نه، این بحث دیگری است، فقط می‌خواهم تضاد این اسلوب علمی را نشان دهم که چطور به علت دارا بودن منافع سیاسی مماشات‌بسا شوروی و حزب‌نوده، در اتحاد با آن، بدون کوچکترین صداقت علمی و تجزیه و تحلیل قبلی حملات ایدئولوژیک - سیاسی مثلاً به کشور چین یا کامبوج که کوچکترین اطلاعی هم حتماً از روابط درونش ندارند، شروع میشود. این مسئله‌ای نیست که برای من اثبات شود. کسانیکه این نظرات را پذیرفته‌اند، کسانیکه هوادار این نظرات هستند و قانع شده‌اند به اینکه بیست و سه سال زمان کافی نبود برای اینکه شوروی را بشناسیم چگونه امروز قانعند که ۶ ماه از مسئله نگذشته، بدون کوچکترین مقاله سیاسی، اینان کامبوج را تحلیل کرده‌اند، موضع‌گیری بین‌المللی کرده‌اند و ویتنام را در این زمینه توجیه کرده‌اند. بنابراین ما می‌بینیم "زمان احتیاج است" مستمک طفره رفتن از یک بحث دقیق علمی و موضع‌گیری است. زیرا مدعیان "زمان" برای بحث علمی کوچکترین اعتقادی به تحلیل علمی درمسته کامبوج و چین ندارند.

هنوز بر اساس محبت‌هایی که میکنند، بسیاری از مسائلی را که مخالفست میکنند، حتی شاید یکبار هم نخوانده باشند، اینرا میتوان اثبات کرد. ولی موضع‌گیری لازم است، چرا؟ چون در حرکت عمومی امپریالیسم شوروی و عمالشان و جریان مماشات با این حرکت لازم است که موضع‌گیری شود. مائوتسیم باید فوری اثبات شود، خیلی عاجل است، اما بر سر خروش و ۲۳ الی ۲۴ سال باید بحث کرد، این یک طفره روی اپورتونیستی است، این اسمش "زمان علمی" نیست.

در مسئله ارزیابی از اوضاع انقلابی ایران، کنه تحلیل‌ها این است که دولت بورژوازی لیبرال است، قدرت را بورژوازی لیبرال گرفته و خطرناک است و باید با آن مبارزه کرد. سمت‌حمله متوجه بورژوازی لیبرال وابسته به امپریالیسم است که مجموعه دولت و امپریالیسم آمریکا را تشکیل میدهد، این در خط کلی اثر ارزیابی این رفاقت. تئوری بورژوازی لیبرال و لزوم براندازختنش در کشورهای وابسته به امپریالیسم، اساساً "یک تئوری رویزیونیستی است و سخن‌پردازش هم در ایران حزب‌نوده بوده، ده سال قبل از شما، خطاست ملی و وابسته را معیار قرار ندادن، مرز را در کشور وابسته به امپریالیسم بین نیروهای وابسته به امپریالیسم و نیروهای فد امپریالیسم قرار ندادن، در نتیجه یک اتحاد وسیع فد امپریالیستی بوجود نیاموردن، بلکه مرز را در میان جنبه خلق قرار دادن و نیروها را بر اساس رادیکال - لیبرال، افراطی - اعتدالی تقسیم بندی کردن و از این طریق جنبه واحد خلقها را تجزیه کردن، این تئوری شمانیست، این تئوری سوسیال امپریالیسم شوروی است، و بر اساس این

جنبش یمن را متلاشی کرد، یک جناح را سرکوب کرد و در یک جناح دیگر حاکم شد. با تمام کوشش سعی میکنند که جنبش فلسطین و جنبش انقلابی ایران را تجزیه کنند. بنا بر این داشتن یک تز یک ارزیابی از دولت جمهوری اسلامی و حرکت در این مسیر انقلاب ایران با عمال ابر قدرت شوروی و خود تئوریسینها تصادفی نیست، فصل مشترک مبنای تئوریک و فکری موجود است.

مباحثات با امپریالیسم شوروی، رد اینکه امپریالیست است، بر اساس این فصل مشترکها قرار دارد، نه بر اساس یک تحلیل علمی انقلابی. نمونه دیگری که من به آن بسنده میکنم و به بحث میپردازم، مسئله برخورد به امپریالیسم است تئوری "امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا" یعنی تحلیل از اوضاع جهان بر این اساس که امپریالیسم آمریکا سرکرده امپریالیستهاست و باید با آن به عنوان جناح اصلی امپریالیسم مبارزه کرده و هست نیرو هسنا را متوجه آمریکا کرد اساسا "تئوری سلوک" است که این تئوری را در سال ۱۹۶۴ مطرح کرده و پلمیک را در سطح جهان با کسانی که مخالف این تز بودند باز کرده است.

این تئوری بر اساس نفی تضاد بین امپریالیستها قرار دارد که آن زمان بین امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی بود، امروز بین دو ابر قدرت هم هست. تمام فریادها و تبلیغات اینکه مبارزه ضد امپریالیستی عمده است بر اساس مبارزه علیه "امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا" که از جمله تئوری اصلی، بینش اصلی و خط مشی اصلی ضد امپریالیستی رفقای سازمان چریکهای فدائی و هواداران دیگر آن است. این یک تئوری جدید نیست، از آن این رفقا هم نیست، این از رادخانه رویونیستهای معاصر بر اساس تحریک تضادهای امپریالیسم به عاریت گرفته شده و این تئوری نتایج سیاسی هم دارد. نتایج سیاسی اش این است که در کشورهای وابسته و نیمه مستعمره مثل کشورهای جهان سوم از جمله جنبش انقلابی کشور ما، کافیت تمرکز مبارزه علیه آمریکا انجام بگیرد. اینکه آیا شوروی میتواند بر اساس استراتژی رقابت با امپریالیسم آمریکا از این تمرکز استفاده کند یا نه، همانگونه که امپریالیسم آمریکا از مبارزه ضد انگلیسی مردم ایران استفاده کرد و بعد هم با کودتا بر ایران حاکم شد، اینترا مسکوت میگذارد. استقلال ایران تنها در گرو مبارزه بر علیه آمریکا نیست، در گرو مبارزه بر علیه همه امپریالیستها بویژه دو ابر قدرت جهان خوار و سرکرده گرای آمریکا و شوروی است و اگر قرار است که جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران به پیروزی برسد و استقلال ایران در درجه اول کسب شود، بنابراین باید در جریان اخراج و برانداختن نفوذ و سلطه و وابستگی امپریالیسم آمریکا با نفوذ، دخالت و برقراری سلطه ابر قدرت امپریالیستی شوروی دقیقا "و بطور پیروزمند مبارزه شود. برای این منظور ارائه یک خط مشی انقلابی لازم است، یعنی مبارزه علیه هر دو ابر قدرت، مبارزه بر علیه آمریکا بخاطر برانداختن سلطه اش در عین مبارزه با شوروی بخاطر جلوگیری از ایجاد سلطه اش در جهان. تصادفی نیست که در اینجا هم ما میبینیم جناحی که به اصطلاح خودش را انقلابی ترین جناح جنبش ما قلمداد میکند، از نقطه نظر

تئوریک و از نقطه نظر نتایج استراتژیک و تاکتیکی، مبارزه ضد امپریالیستی کاملاً در انطباق با تئوری، خط مشی و تاکتیک سوسیال امپریالیسم شوروی و عمالش حزب توده عمل میکند. شعار مبارزه علیه "امپریالیسم جهانی بس— کردگی امپریالیسم آمریکا" بطور تصادفی مشترکاً "درنشریه "کار" و "مردم" چاپ نمیشود، بلکه فصل مشترک مبارزه ضد امپریالیستی دارند. طبیعتاً "ابسر قدرت شوروی تئوریهایش از این رفقا نگرفته، حزب توده هم از اینها نمیگیرد، برعکس، از آن بزرگه است که سرازیر شده و بسیاری از کسانی که مصونیت ندارند را دربر گرفته و مریض میکند.....

..... این استدلال که چون ۵۰ سال پیش کائوتسکی این حرف را زد پس امروز هم که فلان کس این حرف را میزند، پس این همان است، یک شیوه سفسطه است. اسمش یک شیوه علمی نیست، شیوه علمی باید تجزیه و تحلیل بکند که کائوتسکی بر چه مبنای طبقاتی و خواستگاه طبقاتی ایستاده بود؟ در انتقاد به شوروی چه میگفت؟ و در اثبات اینکه شوروی انقلابی نیست چه استدلالی میآورد و بعد بر اساس همین تحلیل نشان بدهد که سانسیکه امروز این ادعا را میکنند دارای وجه مشترک سیاسی و طبقاتی با کائوتسکی هستند. این یک شیوه علمی است. ولی به حرف این که "این جمله را او گفته است پس هر کس ۵۰ سال بعد هم همین جمله را گفت"..... یعنی بدون در نظر گرفتن تغییر و تحولات پنج ساله جهان و شوروی و صرفاً "قرینه سازی بین دوواژه و دو طرز برخورد، شیوه علمی نیست. کاری که این رفقا نکردند و به نظر من به علت ناتوانی در تحلیل از نظرات کائوتسکی و داشتن وجه اشتراک با کائوتسکی نکردند. در اینجا من کوشش میکنم که توضیح بدهم، چرا کسانی که امروز بر مبنای ایستاده اند که تضادهای امپریالیسم رانفی میکنند، در زمینه فکری کائوتسکی حرکت میکنند و آلی آخر، کائوتسکی چه میگفت؟ تحلیلش چه بود؟ و انحرافش ناشی از چه بود؟ اولین مسئله ای که کائوتسکی مطرح میکرد که اولین انحرافش در جنبش انقلابی می باشد، توجیه جنگ امپریالیستی اول بر اساس پرده بوشی بر تضادهای امپریالیستی بود. در مناظره بین لینین و کائوتسکی روشن شد که سیستم امپریالیستی اگرچه از نقطه نظر تکامل تولید و تمرکز تولید، بسط شبکه های تولید، بسط سرطانی بازار، سرمایه، کاروبین المللی شدن این مسائل بسوی فراگیری در سراسر جهان می رود و امپریالیسم کلیه دنیا را در سیتم خودش ادغام میکند و فرو می کشد، کاروبین المللی میکند، بازار را بین المللی میکند و بالاخره امپریالیسم بنیاد سرمایه را بین المللی میکند، ولی در عین حال عمیقترین تضادهای آشتی ناپذیر را در درون این سیستم بوجود آورده و قادر به غلبه بر تضادهای لاینحل نیست. بدین دلیل این دوران، دوران زوال و گندیدگی امپریالیسم است. کائوتسکی بر اساس شناختن این تضاد از نظر معرفتی و توجیه یک جانبه دست قدرت امپریالیسم و تمرکز قدرت امپریالیسم تضادهای آشتی ناپذیر این سیستم را برده بوشی کرد و به این نتیجه رسید که جنگ امپریالیستی از نقطه نظر تکامل تاریخی به سوی کمال و همگرایی جهان، یک مرکزیتی شدن سرمایه مائی دنیا و تکامل عالی مجموعه جهان به پیش

خواهد رفت و بنابراین جزئی است از پیرویه جریان و روند تکامل برهمن اساس در جنبش انقلابی ارتداد کرد و به جای برافراشتن پرچم جنگ طبقاتی علیه جنگ امپریالیستی، جنگ بر علیه جنگ در دوره جنگ اول، به سازش با جنگ افروزان، توجیه آنها و همکاری با جنگ افروزان امپریالیست کشور خودش اقدام کرد و بزرگترین ارتداد را انجام داد. این اولین انحراف کائوتسکی در جنبش انقلابیست امروز چه کسی بر این مبنا ایستاده؟ کسانی که معتقدند بلوک امپریالیستی از مجموعه امپریالیستهای غربی موجود است و تضادهای لاینحل سیستم سرمایه داری بین المللی که بسیار هم شدید شده، چه تضاد بین ابر قدرت امپریالیستی شوروی و آمریکا و حتی تضاد بین خود سیستم امپریالیستی غربی را نفی میکنند. کسانی که معتقدند امپریالیسم شوروی و اروپا بره و از سرگردگیشان را به دست امپریالیسم آمریکا سپرده اند و هیچ تضاد آشتی ناپذیری در این اردو نیست بلکه بلوکی است یکدست، بدون تضاد آشتی ناپذیر، و بدون تلاش و مبارزه بخاطر برانداختن سلطه امپریالیسم آمریکا پس از جنگ تا کنون کماکان بره و از بدور امپریالیسم آمریکا حرکت میکنند، بر مبنای فکری کائوتسکی ایستاده اند یا کسانی که به وجود این تضاد معتقدند و معتقدند بعد از جنگ یک دوره امپریالیسم آمریکا از ضعف نسبی آلمان که شکست خورده بود و انگلیس و غیره استفاده و سرگردگیش را تحمیل کرد. ولی بعد از مدتی این سرگردگی با مقاومت روبرو شد و امروز مبارزه شدیدی بین امپریالیستهای اروپائی و ژاپن و امپریالیسم آمریکا موجود است بخاطر اینکه امپریالیسم آمریکا میخواهد سرگردگیش را حفظ کند ولی اینها میخواهند سرگردگی او را براندازند و مستقلاً در جهان عمل کنند و حتی تلاشهای رقابت آمیز برای خارج کردن بسیاری از مناطق امپریالیسم آمریکا میکنند، بحران دلار و خروج اروپا از زیر سلطه دلار ناشی از تقاضای سرگردگی امپریالیسم آمریکا است تا مبین رشد تضاد بین امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی. مبارزه شدیدی که در صنایع فولاد سازی بین امپریالیستهای اروپائی و بخصوص ژاپن و آمریکا موجود است مبین سرگردگی آمریکا است تا مبین خروج ژاپن از زیر سرگردگی؟ چرخش جهان بسوی ژاپن و اروپا، قرار داد بستن با چین دلیل سرگردگی آمریکا است یا دلیل تلاشهای جهان دوم بخاطر خروج از زیر سلطه آمریکا است؟ تضادهای امپریالیستهای اروپائی در ناتو از مسئله ارزی و بودجه ناتو گرفته تا مسئله قراردادها، اینکه چه کشوری تا نکهای ناتو را بسازد که بخصوص با امپریالیستهای آلمان در زمینه هوایی، فرانسه با آمریکا موجود است. بیان سرگردگی آمریکا است تا مبین امپریالیستها برای کنترل حرکتهای اتمی و بخصوص در اروپا، فرانسه برای خارج شدن از زیر کنترل اتمی آمریکا بیان سرگردگی آمریکا است یا رشد این تضاد؟ ما میگوئیم رشد این تضاد.

تئوری علمی در سال ۱۹۱۲ ثابت کرد که این تضادها بین امپریالیستهای آشتی ناپذیر است و علیرغم وجود جنبشهای انقلابی در جهان و وجود کشورهای سوسیالیستی تا کنون دو جنگ جهانی ناشی از تضاد بین امپریالیستها بوجود آمده که هم جنگ اول ناشی از رشد تضاد بین امپریالیستها و حرکت

رقابت آمیز برای تقسیم مجدد جهان توسط امپریالیستهای نوخاسته و
 امپریالیستهای قدیمی درگرفته است و هم جنگ دوم، بنابراین توجیه این
 مسئله اتفاقاً " خود یک نظریه کائوتسکیستی است و وجود تضاد در صحنه جهانی
 بین امپریالیستها واقعیت انکار ناپذیری است که هم از نقطه نظر تئوریک
 و هم از نقطه نظر تاریخ مبارزات و هم از نقطه نظر جنبشها و حرکتهای عملی روز
 قابل اثبات است. در زمینه شوروی که مسئله کاملاً واضح تر از تضاد بین
 اروپا و آمریکا است، کسی که معتقد به " امپریالیسم جهانی به سرکردگی
 امپریالیسم آمریکا است " یا معتقد است شوروی امپریالیستی نیست، دوست
 خلقهاست، در جرگه انقلاب جهانی قرار دارد یا اینکه سرکردگیش دست آمریکا است،
 سرکردگیش دست آمریکا است که بسیار مسخره است و فکر نمیکنم که حتی یک نفر
 هم این ادعا را قبول داشته باشد، بنابراین توجیه اینکه شوروی امپریالیست
 نیست میماند که بحث روز است ولی حالا در آن نمیخواهم، تازه به فرض اینکه
 به فرض مجال یک بار قبول کنیم که این نظریات درست است، باز هم تئوری این
 رفتار درباره شعار " امپریالیسم به سرکردگی آمریکا " نظری است
 کائوتسکیستی زیرا که تضادهای آشتی ناپذیر بین آمریکا و سایر امپریالیستها
 را برده بوشی میکند و بی سبب کوشش میکنند کسانی که مدافع تر بالا هستند
 و به عیب کوشش میکنند مسئله را با شوروی فیصله بدهند، چون شوروی
 امپریالیست نیست پس به سرکردگی آمریکا درست است. خیر حتی اگر هم
 شوروی خلقی باشد این تر انحرافی است و تحریفی است در نقطه نظرهای انقلابی
 لنین. نظری است رویزیونیستی بر اساس ادعای کائوتسکی به مفهوم همگرائی
 امپریالیستها، یکی شدن امپریالیستها و نفی تضاد آشتی ناپذیر در بطن
 سیستم سرمایه داری جهانی و حرکت امپریالیستها.

دومین انحراف کائوتسکی در جنبش انقلابی جهانی چه بود؟

جنبه دوم انحراف کائوتسکی این بود که در ارزیابی از مسئله امپریالیسم
 و تهاجم جهانی آن به یک انحراف دچار شد منتهی بر اینکه هر حرکت انتقادی
 نسبت به امپریالیسم را انقلابی ارزیابی میکرد و در واقع آنرا توجیه کرده
 و در مقابل آن سپر میانداخت. در انتقاد از امپریالیسم، بخش آخر مقاله
 امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری از این نکات را برای کسانی
 میگویم که میخواهند مراجعه کنند) این بحث اساساً " در آنجا منعکس شده
 است. در آخرین بخش تحلیل از امپریالیسم، نامه بخش انتقاد از امپریالیسم
 میروسم، در اینجا مطرح میشود بدلیل اینکه امپریالیسم چه در زمینه سرمایه
 بسط مدور سرمایه و چه کنترل منابع خام، چه در زمینه نظامی، کنترل بازار
 و به هر صورت بسط شبکه های سرطانی سلطه و نفوذش به سراسر جهان، از آنجا شیکه
 هم طبقه زحمتکش کارگر و هم اقشار و طبقات دیگر از اهالی بومی را غارت کرده
 و استثمار میکند، نارضایتی و انتقاد و مبارزه های در میان این اهالی بر علیه
 امپریالیسم بوجود میاید که ضرورتاً " این انتقاد انقلابی نیست و ضرورتاً "
 کارگری و مارکسیستی نیست. اتفاقاً " به دلیل اینکه طبقات گوناگون از نقطه
 نظر منافع طبقاتی خودشان با امپریالیسم تضاد پیدا میکنند، برخورد، انتقاد

و مبارزه با امپریالیسم بر اساس تحلیلها و شیوه‌های گوناگونی انجام میگیرد. هر تحلیل و هر شیوه‌ای مبین منافع یک طبقه است. ما هم مبارزه قاطع و انقلابی به خاطر بر انداختن سلطه سرمایه مالی را در مبارزه ضد امپریالیستی می بینیم و هم مبارزه بخاطر کوتاه کردن دست امپریالیسم برای به سیادت رسیدن سرمایه داری محلی. هر دو مبارزه ای است ضد امپریالیستی، هر دو تضاد دارند و هر دو انتقاد میکنند، یکی در سطح با جنبه های مماشات صرفاً "بخاطر منافع خودش" و دیگری عمیق، بخاطر بر انداختن اساسی سلطه سرمایه بین المللی. به همین دلیل ما میبینیم در مبارزات ضد امپریالیستی هم نیروهای انقلابی افراطی شرکت میکنند و هم نیروهای اعتدالی. هم کشور سوسیالیستی بوجود میاید و هم یک کشور ملی. حتی بعضی ها هم که فقط استقلال میخواهند، بخاطر کسب استقلال مبارزه میکنند و حتی دارای تمایلات غیر دمکراتیک و جنبه های ارتجاعی هم هستند. اینرا ما در بسیاری از کشورها میبینیم.

کائوتسکی بر اساس توجیه امپریالیسم، و پرده پوشی این تضادها در برخورد به امپریالیسم به سطحی ترین و مستذلترین فرمی بسنده میکنند. یک‌رهائی کامل اجتماعی، طبقاتی و ملی را دنبال نمی کند، بلکه انتقادی سطحی کرده، تضادها را پرده پوشی میکند و با امپریالیستها و حرکتش در مستعمرات چه در زمینه مسئله ملی و چه در زمینه مسائل دمکراتیک و چه در زمینه مسائل ضد امپریالیستی مماشات میکند. با توجه به وقت، بحث را ادامه نمی‌دهم، منابع هست میتوانید رجوع کنید. چه کسی امروز بر مبنای فکری کائوتسکی ایستاده؟ کسانی که دعوت می‌کنند امپریالیسم را در مجموع اشکالش بشناسیم، به کنه حرکت امپریالیسم در سطح جهان پی ببریم. عمیقاً سلطه و نفوذ امپریالیسم را براندازیم، عمیقاً به استقلال کامل برسیم شکوفائی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر اساس اتکا به نیروی خلق و استقلال طرفد گونه نفوذ و سلطه بوجود بیاوریم، یا کسانی که بله، می‌گویند شوروی امپریالیست نیست، فقط آمریکا امپریالیسم یعنی کاپیتال امپریالیسم را دعوت میکنند که با آن مبارزه کنیم تا سوسیال امپریالیسم را بفراوشی بپارند. کسانی که پیشنهاد جبهه واحد چپ با شرکت عمسال ابر قدرت امپریالیستی شوروی را میدهند مماشات گران با امپریالیسم هستند؟ بر اساس تئوری و زمینه فکری کائوتسکی ایستاده‌اند؟ یا کسانی که انقلاب ضد امپریالیستی را بطور قطعی و ریشه ای مطرح میکنند؟ مرکب از مجموعه نیروهای ضد امپریالیسم نه نیروهای که ماسک به چهره کشیده‌اند و خادم امپریالیسم هستند. کسانی که هر حرکتی را در دوران امپریالیسم حتی بر مبنای دمکراسی کهن توجیه میکنند، مماشات میکنند. یعنی مثلاً "کسانی که جنبه های مثبت در اصلاحات ارضی شاه دیدند و از آن دفاع کردند به صرف این که به نفوذ آنها ضربه زد و نفهمیدند که امپریالیسم در حرکت سلطه طلبانه خود به نفوذالیسم ضربه میزند ولی حرکتی ارتجاعی را میدهد، اینها بر زمینه فکری کائوتسکی ایستاده بودند؟ یا کسانی که در

مقابل این اصطلاحات ارضی ایستاده‌اند و با آن مبارزه کردند. علیرغم اینکه به فتوالمیسم ضربه زد.

اگر آن گذشته دور و غیر قابل دسترس بود (فرعهای شاه)، امروز ما در زمینه افغانستان بطور وضوح می‌بینیم چه کسی زغرم تره‌گی را توجیه می‌کند. آیا کائوتسکی حرکت امپریالیسم در مستعمرات را توجیه نمی‌کرد به صرف اینکه یک تکامل تاریخی به هر صورت اگر گذار از فتوالمیسم به سرمایه‌داری انجام بگیرد؟ چرا، این کار را می‌کرد. و به همین دلیل طفیلی‌گری، گنبدیدگی و مرتجع بودن امپریالیسم را برده‌پوشی می‌کرد به صرف اینکه سیستم سرمایه‌داری احتمالاً "میزان تولید را نسبت به فتوالمها بالا می‌برد و غیره. و این توجیه امپریالیستی کائوتسکیستی امروز در مسئله ایران و نمونه افغانستان از طرف کسانی توجیه می‌شود که ما را متهم می‌کنند به اینکه دنباله‌روان کائوتسکی هستیم. من فکر می‌کنم تمام کسانی که مادی هستند اگر به اخباری که شنیده‌اند و بحث‌هایی که داشته‌اند و مقالاتی که خوانده‌اند رجوع کنند، این مسئله غیر قابل انکار است که مواضات‌گران با شوروی، کسانی که شوروی را امپریالیستی ارزیابی نمی‌کنند و به صرف ضربه زدن به فتوالمها در افغانستان خلعت انقلابی و مترقی برای رژیم تره‌گی قائل هستند. و این اتفاقاً همان مسئله است.

انحراف بزرگ کائوتسکی این بود که از جمله در مواضات با امپریالیسم و در توجیه امپریالیسم فکر می‌کرد، هر حرکتی را که امپریالیسم بکند آن مسئله را به صرف اینکه از نقطه نظر سرمایه‌داری پیشروتر از حرکت‌های قرون وسطایی است از نظر تاریخی مترقی است. حال این حرکت به چه میزان به سلطه امپریالیسم میانجامد برایش مطرح نبود کدام نیرو در مسئله حجاب با قانون اساسی‌ها هم صف شد؟ و فکر می‌کرد و می‌کند، هر کس شعار ضد حجاب در ایران بدهد انقلابی است؟ این تفکر بر اساس چیست؟ آیا بر اساس نفهمیدن مسئله فرهنگ امپریالیستی در ایران نیست؟ آیا بسیاری از کمپرادورها، مرتجعین، وابستگان به طبقات حاکمه، مخالف حجاب نیستند و نبوده‌اند؟ آیا یک نیروی پیش‌ساز و پیشگام نباید حتی در مسئله حجاب صفش را با این مرتجعین جدا کند؟ آیا بی‌سند مدافعین ضد امپریالیسم و انقلابی حجاب و مخالفین ارتجاعی حجاب کدام می‌سک را در مبارزه ضد امپریالیستی تقویت می‌کند؟ چه کسی بر تفکر کائوتسکی ایستاده و امپریالیسم را توجیه می‌کند؟ من اعلام می‌کنم کسانی که در مسئله حجاب با قانون اساسیها هم صف شدند و اینان از زاویه مبارزه ضد امپریالیستی و نیاز مبارزه ضد امپریالیستی به مسائل فرهنگی و مسائل سیاسی و اقتصادی برخوردار نمی‌کنند و صرفاً "از نقطه نظر تکامل فرضا" تاریخ در اروپا و غیره ارزیابی می‌کنند. اینان ادامه دهندگان راه کائوتسکی هستند زیرا کائوتسکی بزرگترین خلعتش این بود که در زمانیکه جهان بسوی امپریالیسم می‌رفت، حاکمیت برقرار کرده و سلطه بلاننا زعش را در جهان از طریق جنگ و جنگ افسروزی گسترش میداد، به جای بسیج مستعمرات، به جای بسیج مردم کشورهای امپریالیستی برای مبارزه با امپریالیسم و سرنگون کردن این سلطه، به جای مبارزه با هر حرکت امپریالیستی در هر پوشش و لفاظی‌ای که هست، به توجیه

بسیار روشنفکرانه امپریالیسم پرداختند و به این نتیجه رسیدند که حرکت‌های امپریالیسم از آنجا که ادامه سرمایه‌داری و انقلاب سرمایه‌داری بوده پس مترقی است، بی‌حجایی امپریالیستی برایشان از نظر فرهنگی یک قدم به جلوست همانگونه که اصلاحات ارضی امپریالیستی را یک قدم به جلو ارزیابی میکنند. از نقطه نظر ما انحراف است بخصوص چون بحث بر سر این است که چه کسی راه کائوتسکی را ادامه میدهد، ادامه ارتداد کائوتسکی هم در مسئله انقلاب ضد امپریالیستی است، هم در مسئله ارضی و هم در زمینه مسائل فرهنگی، خلاصه کنم انحراف دوم این بود بجای اینکه کائوتسکی یک راه حل و شش‌انقلابی را در برابر امپریالیسم عرضه بکند، با تضادهای و تناقضات طبقات غیر انقلابی در برابر امپریالیسم مماشات کرد و در آمیختن به تئوریسین این طبقات مبدل شد و در جنبش انقلابی ارتداد کرد.

امروز هم اتفاقاً "کسانیکه مسئله شوروی را تنها از این جنبه یا از یک مسئله سطحی که چرابه شاه ایران اسلحه داد و وقتی که نداد دیگر خوب است، چرا در بلندگوش فلان حرف رانزد و وقتی زد پس دیگر خوب است، چرابه فلانی کلاشینکف نداد و پس وقتی که میدهد دیگر خوب است. و از این نوع انتقادات سطحی میکنند، از نقطه نظر منافع طبقاتی در برخورد به شوروی مماشات کردند و بخاطر منافعی خودشان با شوروی چک و چانه میزنند، نه از موضع برانداختن اصولی سلطه امپریالیسم، هنوع امپریالیسم، هنوع دخالت و هنوع سلطه‌طلبی در کشورهای مستعمره و استثمار طبقات زحمتکش بنا بر این اتفاقاً "ایسین توجیه‌گران و مماشات‌گران، راه کائوتسکی را ادامه میدهند که با منافع غیر کارگری در برخورد به شوروی درآمیخته‌اند" شوروی کمبودهای دارد ولی خوب، میتوان کارهایی هم کرد". این موضع سادات در مقابل شوروی بود، نه موضع انقلابی طبقه کارگر در صحنه جهانی. همانگونه که طبقات غیر انقلابی و ارتجاعی این گونه مماشات را با امپریالیستهای گذشته میکردند و کرده‌اند.

سومین مسئله

سومین مسئله تز اولترا امپریالیسم کائوتسکی است. این تئوری برای این اساس قرار دارد که کائوتسکی معتقد است که در جریان رشد تضادهای تکامل سرمایه‌داری مرحله دیگری بوجود می‌آید که دیگر تئوریهای اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بدرد نمی‌خورد و یک دوره جدیدی است بنام "اولترا امپریالیسم" که در اینجا اساساً سرمایه مالی ادغام میشود و یک سرمایه مالی از طریق اتحادیه یا از طریق سلطه و غیره..... کنترل خودش را برقرار میکند. در مقابل این تئوری لنین ثابت کرده که این تئوری نیز بر اساس توجیه امپریالیسم قرار دارد یعنی جنبه‌های رشد تولیدی و تمرکز سرمایه امپریالیسم را مطلق میکند. برای اینکه باز هم تضادهای لاینحل و مرگ‌آور امپریالیسم را پرده‌پوشی کرده و مواظبه‌گری بکند. لنین در این بحث ثابت میکند و از نظر تاریخی هم ثابت شده که دوره‌ای بنام اولترا امپریالیسم، ماوراء امپریالیسم، مافوق امپریالیسم پدیدان خواهد شد که امپریالیستها ادغام شوند، یکی شوند و تباری طولانی مطلق انجام دهند و تحت هدایت و اداره سرمایه مالی با یک

قدرت تا ابد مبارزه کنند. این یک صف آرایی و تصویر بسیار مکانیکی به نفع امپریالیسم است زیرا که این سیستم به علت وجود تضادهای آشتی ناپذیر و لاینحل در درونش به علت وجود بحرانهای غیر قابل علاج و به علت رشدنا موزون در درون این سیستم که اساسی ترین قانون تکامل ورشد امپریالیستهاست و مسئله تقسیم مجدد جهان که اساسی ترین مسئله مورد دعوی امپریالیستهای بین دو بلوک، دو گروه و بعداً " حتی دو امپریالیست می باشد، این تضاد نه تنها بطور مسالمت آمیز بسوی یک همگرایی بسیار خوشبختی آور نمی رود این سیستم بطور مطلق و یک دست تحت یک سرکردگی عمل نخواهد کرد بلکه بطور اجتناب ناپذیر رقابت و جنگ افروزی بخاطر تقسیم مجدد جهان و بعد بخاطر سلطه طلبی، سیادت طلبی و سرکرده گرائی انجام می پذیرد کائوتسکی این جریان یعنی قانون مرگ امپریالیسم رانفی کرد و به همین دلیل هم از جنبش سیاسی ارتداد کرد چه کسی امروز این رانفی میکند؟ چه کسی حرکت سلطه طلبی و سیادت طلبانه و حرکت هژمونستی در سطح جهان رانفی میکند؟ چه کسی معتقد است که توازن نیرو بوجود آمده، در یک طرف کشور شوروی و در یک طرف دیگر امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و حرکت سلطه طلبی در جهان موجود نیست؟ تمام کسانی که جنگ افروزی و ابرقدرت رانفی میکنند، رقابت و ابرقدرت رانفی میکنند، سیستم امپریالیسم به سرکردگی آمریکا را طرح میکنند، آشتی ناپذیری و قانون مرگ امپریالیسم و گندیدگی امپریالیسم را نفی میکنند و سیاستهای ناشی از آن را در ارتباط با سیاستهای شوروی اتخاذ میکنند. روسها سردار این تحریف هستند. میگویند در جهان دیگر رقابتی موجود نیست. یک سیستم است که شوروی در راسش قرار دارد و آن طرف هم امپریالیسم است و توازن نیرو بوجود آمده است و کشورها بیوش، یواش در حال گذار هستند بیشتر از دو تفسیر در اوضاع جهان موجود نیست، یا جهان ما بسوی تشنج زداغی بیش می رود یا بسوی افزایش تشنج ناشی از سلطه طلبی و رقابت و احتمالاً جنگ، جنگهای منطقه ای، حاشیه ای و حتی جنگ جهانی. تاریخ مبارزه طبقاتی در سطح جهان بعد از جنگ جهانی دوم نشان داده که بسوی جنگ می رود. یعنی یک لحظه در جهان نبوده که در یک منطقه یا چند منطقه وحشیانه ترین جنگ ملی یا طبقاتی ادامه نداشته باشد. چه در دوران جنگ در ویتنام، کامبوج و لائوس، چه در دوران جنگ کره و کوبا و الجزایر و شاخ آفریقا و آنگولا و غیره، و... بنابراین این تشنج را امروز عمل ثابت کرد. و ۵۰ سال پیش هم ثوری.

در اینجا بحث کائوتسکی را می بندم، فقط یک خصوصیت حرکت کائوتسکی را توضیح میدهم در اینجا هم خواهیم دید که چه کسی به روی این حرکت قرار دارد. کائوتسکی در مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب، در مبارزه بین ارتداد برنشتین که بزرگترین ارتداد در جنبش انقلابی کارگری آن روز بود و جنبش انقلابی کارگری به رهبری لنین در آن دوران، موضع وسط اتخاذ کرد. گفت. نه این درست است و نه آن. و یک توجیه میانه اتخاذ کرد. منتها در سیر تکاملشیه سوی برنشتین و به مبارزه آشتی ناپذیر با شوروی سوسیالیستی کشیده شد. یعنی کائوتسکیستها بر زمین

یک تفکر میانه ایستادند ولی از آنجائیکه تضادهای طبقاتی در سطح جهان به پیش میرفت ، ایستادن بر روی موضع میانه ، جدا شدن از حرکت انقلابی بود با یک زاویه بسیار کوچک . ولی در سیر روند این حرکت این زاویه هر چه جلوتر میرفت فاصله بیشتر میشد و تا جایی رسید که کائوتسکی که رهبر جنبش جهانی کارگری بود به رهبر مخالفین انقلاب اکتبر تبدیل شد . یعنی از میانه به سوی انحطاط گذار کرد . و به تئوریسین امپریالیسم در جنگ جهانی اول تبدیل شد . بزرگترین تئوریسین جنگ امپریالیستی و امپریالیست های آلمان که در رهبری حزب سوسیال دمکرات هم قرار داشت .

حالا ببینیم بین مارکسیستها در زمینه افشای رویزیونیسم خروشچفسی چه کسی میانه ایستاد و به کدام سمت میل کرده است . مارکسیستهای مبارز هم پای تکامل تاریخ رویزیونیسم خروشچفی را افشاء کردند ، با گذار شوروی رویزیونیستی به کشور امپریالیستی ماسک سوسیالیستی او را پاره کردند و مضمون و ماهیت و عمل کرد امپریالیستی شوروی را افشاء کردند یعنی قدم به قدم با حرکت تاریخ و رشد تضادهای بین المللی و استحاله انحطاط آمیز در شوروی جلو رفتند و مبارزه میکنند . در مقابل اتفاقاً " رفقای چریکهای فدائی خلق هستند که از افشای رویزیونیسم خروشچفی که یکی از پرچمهای پر افتخار سازمان چریکهای فدائی خلق بود و موضع گیری قاطع با عمسال رویزیونیسم خروشچفی و با رهبران حزب توده ، به یک موضع میانه میل کردند . مدتی در موضع میانه ایستادند ، سکوت کردند ، گفتند شوروی به ما مربوط نیست یا اگر شوروی را میگوییم بحث چین را هم باز بکنیم ، بهر صورت یک موضع میانه و ناشی از این موضع میانه و انحطاط ایدئولوژیک عوامل شوروی و حزب توده در آن نفوذ کردند و یک انشعاب به نفع حزب توده انجامید . این نفوذ کماکان ادامه داشت و امروز ما به توجیه سوسیال امپریالیسم شوروی رسیدیم . حال ببینیم چه کسی بر موضع کائوتسکی ایستاد داده ، در موضع میانه ایستاده و این حرکت را به نفع امپریالیسم توجیه میکند؟ کسانی که موضع پرافتخار مبارزه علیه کمونیسم کاذب خروشچف را داشته و امروز به این نتیجه رسیدند که رویزیونیسم خروشچف در شوروی سوسیالیسم میسازد ! یا کسانی که مبارزه با رویزیونیسم خروشچفی راهمهای تاریخ به سطح مبارزه با سوسیال امپریالیسم ارتقا دادند؟ من فکر میکنم مماشات گران شوروی ، و این تئوریسینهای سازمان چریکهای فدائی خلق هستند که از نظر تاریخی از میانه به سوی انحطاط ، مماشات با امپریالیسم حرکت کردند و این روندی بود که کائوتسکی حرکت کرد ، ادامه داد و به منجلا ب رسید ، علاوه بر بحث کائوتسکی دو مسئله مهم دیگر را در توجیه ورد سوسیالیسم مطرح میکنند . دومین مسئله بعد از استناد به کائوتسکی این مسئله است که مطرح میکنند که هیچ طبقه ای با مسل خود وبدون مقاومت قدرت را به طبقه دیگر تحویل نمیدهد ، چه رسد به پرولتاریائی که قدرت سیاسی را تسخیر کرده ، دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخته ، بورژوازی را نابود کرد ، خرده بورژوازی را روز بروز ناتوانتر ساخته و بقایای آنرا نیز در آستانه نابودی کامل قرار داده است !! این یک

تئوری است که معتقدند که چون در آنجا انقلاب شده بود، طبقه کارگر به میسل خودش نمیدهد پس استحاله‌ای هم انجام نگرفته است. این ماهیت استدلال آنها است. من در بحث قبلی اینرا بطور خلاصه گفتم والان هم به علت ذیغ وقت بصورت نکته وار میگویم.

۱- اولاً " استحاله در شوروی مسالمت آمیز نبوده ، تاریخ استحاله ضد انقلابی اینرا نشان میدهد . کسانی که میگویند مسالمت آمیز بود این تاریخ را نمیشناسند . خروشف کودتا کرد و تمام موازین انقلابی رهبری و سازمان دولتی و حزبی را شکست . در حزب دو بار تصفیه کرد که در آن هفتساید درصد اعضای حزبی و کادراهای دولتی تصفیه شدند . جنبش کارگری را سرکوب کرد . در سال ۱۹۵۷ بخاطر تحکیم موقعیت خروشف در حزب و در راس آن ، حتی ارتش وارد مسکو شد . ملیت های شوروی را چندین بار سرکوب کردند ، آخرین آن در سه ماه گذشته در شمال ایران بود که ارتش شوروی وارد سرکوب شد و بهترین دلیل برای اینکه این استحاله در شوروی مسالمت آمیز انجام نگرفته است وجود یک میلیون زندانی سیاسی در شوروی میباشد . بطرز بیسابقه و وحشتناکی زندانیان سیاسی شوروی رشد کرده و مردم سرکوب شده اند . گذشته از شیوه و چگونگی و کیفیت سرکوب ، وجود کلنیکهای روانی بسرای دیوانه کردن مخالفین سیاسی یکی دیگر از ابزارهای فاشیستی حاکمین شوروی است . بنابراین من دیگر اینها را توضیح نمیدهم که کی و کجا است چون در جلسه قبل راجع به آنها صحبت کرده ام . بنابراین توجیه نکنید که مسالمت انجام گرفت و چگونه طبقه کارگر با مسالمت قدرت را میدهد . هیچ مسالمتی در این زمینه نبوده ، در شانی مهمترین خصوصیت این است که قدرت دولتی تحت رهبری حزب است و زمانی که خروشف در حزب قدرت را تسخیر کرد . در نتیجه آن تمام قدرت دولتی را در اختیار دارد بنابراین ابزار سرکوب را در دست دارد و دیگر هیچ احتیاجی ندارد که اول قیام کند بعد ابزار سرکوب را بگیرد و بعد مردم را سرکوب کند . ابزار سرکوب را در اختیار دارد و این ابزار را بطور وحشانه ای در سراسر شوروی بکار انداخته است . دیکتاتوری پرولتاریا ابزار مسالمت آمیز نیست ، ابزار سرکوب است ، و وقتی که ماهیت طبقاتی اش عوض شد این سرکوب بجای اینکه به مرتجعین باشد به طبقات زحمت کش و مردم خواهد بود . بنابراین وجود دیکتاتوری طبقاتی نشاندهنده حرکت غیر مسالمت آمیز است . بحث بر سر اینست که ماهیت این حرکت چیست . اگر خروشف رویزیونیست است و رویزیونیسم یک روند بورژوائی است ، وقتی بورژوازی قدرت را میگیرد ، دیکتاتوری که اعمال میکند ، دیکتاتوری خونین طبقه کارگر نیست . دیکتاتوری خونینی است که تمام ابزارهای طبقه کارگر را در اختیار گرفته و علیه طبقه کارگر عمل میکند . بنابراین به هیچ وجه مسالمت آمیز نیست . ولی مهمترین بحثی که در این هفته با این تئوری داریم اینست نکته ای بود که من الان مکت کردم . ادعا میکنند که طبقه کارگری که در یک کشور بقدرت رسیده ، قدرت را مستقر ساخته و بورژوازی را نابود کرد ،

..... چگونه امکان دارد که بورژوازی باز قدرت را در دست بگیرد. این تـز و ادعا اساساً " غلط است. انقلاب بمعنی نابودی طبقات حاکم نیست، این یک تحریف است، یک اشتباه بزرگ، اشتباهی که در گذشته در جنبش سوسیالیستی شد و نتیجه اش هم اتفاقاً " حاکمیت خروشچف شد، وقتی که انقلاب صورت میگیرد طبقات از بین نمیروند، بلکه طبقات جابجا میشوند.

حاکمین سرنگون میشوند و طبقات استثمار شونده و تحت سلطه به قدرت میرسند، بهترین نمونه اش انقلاب ایران است. انقلاب ایران طبقات کمپرادو و بروکراتیک وابسته به سرکردگی شاه را سرنگون کرد، آیا این طبقات از بین رفتند؟ آیا تلاش برای بازگشت به صحنه موجود نیست؟ آیا توطئه ضد انقلاب موجود نیست؟ آیا ضد انقلاب در بسیاری از جوارها اجتماعی و بافت این جامعه نفوذ ندارد و تلاش نمیکنند؟ تحکیم انقلاب از ادامه مبارزه و سرکوب ضد انقلاب میگذرد، نه از اینکه خیال خودش را راحت بکند که ضد انقلاب مرد، نابود شد. ضد انقلاب در شوروی نابود نشده بود این موضوع به کرات در آثار تحلیلی لنین هم هست، نقل قولهایش را دارم. ولی به علت اینکه وقت نمیگردد، نمیخوانم اگر کسی خواستار آنه میدهم که این این ادعا نیست، این تحلیل دقیق از انقلاب است. اگر طبقه بورژوازی نابود شده بود، دیکتاتوری پرولتاریا برای چه لازم است؟ آیا دیکتاتوری پرولتاریا برای این لازم نیست که تلاشهای طبقات سرنگون شده را سرکوب بکند و از اینکه این طبقات قدرت اقتصادی و سیاسی شان را احیا کنند جلوگیری کند؟ بنابراین خود و جـود دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی تا آخرین لحظه ای که خروشچف آمد بیانگر این است که مبارزه طبقاتی موجود است، فقط فرقی با گذشته این است که در گذشته سرمایه داری امپریالیسم حاکم بود و توده های مردم و زحمتکشان را استثمار میکرد ولی در جامعه سوسیالیستی طبقات زحمتکش و توده های خـلق حاکم هستند که توطئه و تلاشهای احیاگرانه سرمایه داران را سرکوب میکنند. بنابراین این یک تئوری من در آوردی است و با یک تئوری من در آوردی پلمیک کردن کار نادرستی است. این مسئله اصلاً قابل طرح نیست که چگونه در شوروی که بورژوازی نابود شده بود، دوباره بوجود آمد. اصلاً نابود نشده بود، این یک تحریف کاملآ آشکار و غیر علمی است. در دوران سوسیالیسم مبارزه طبقاتی شدیداً موجود است، اشکالش فرق میکند، موقعیت طبقات فرق میکند و در واقع جای حاکمین و محکومین عوض شده ولی خود طبقه از بین نرفته است.

از این بحث نتیجه میگیریم که اگر این ادعا غلط است که "سیستم سرمایه داری که از بین رفته، چگونه آمده"، کسانی که معتقدند که شوروی امپریالیستی نیست باید راه اثبات علمی نظراتشان را دنبال کنند. یعنی وجود مبارزه طبقاتی را تایید بکنند، قبول کنند، این مبارزه را بررسی کنند و در حرکت مبارزه طبقاتی نشان دهند که در شوروی هیچگاه طبقات سرنگون شده سرمایه داری قدرت را به دست نگرفتند. بنابراین مثلاً "خروشچف نماینده سرمایه داری احیا شده نبود؟ ما هیت رویزیونیسم، سرمایه داری نیست؟ رویزیو-

نیسم یک روند بورژوازی نیست که وقتی که به قدرت میرسد بمثابه بقدرت رسیدن سرمایه داری تلقی شود؟ بلکه یک چیز است مثلا "ما فوق طبقاتی یا اینکه مثلا" یک اشتباه است، ندانم کارانه است، به هر صورت قابل گذشت یا قابل معاشات است، این بحث را باید ثابت کنند، با ادعای اینکه "طبقه نبود، از کجا آمد" نمیتوانند این مقوله را ثابت کنند.

سومین مسئله که من بحث را با آن خلاصه میکنم و میبندم این است — با اصطلاح "قبول رویزیونیسم خروشچف در عین تایید سوسیالیسم برژنف" است. من برای اینکه این تضاد خوب آشکار شود آنرا به این نحو فرموله میکنم. کسانی که معتقدند که "آری در شوروی رویزیونیسم بود و خروشچف رویزیونیست مرتد و منحطی بود، اما کشور امپریالیستی نیست، کشور استحاله نشده، و سرمایه داری بوجود نیامده و در واقع برژنف حاکم و حافظ و ادامه دهنده و سازنده سوسیالیسم است"، درکنه باید قبول کنند که روندی که از خروشچف شروع شد حاکمیت رویزیونیسم بود و بعد برژنف سوسیالیسم میسازد یعنی — این است: رویزیونیسم خروشچف و سوسیالیسم برژنف. چرا این تز غلط است؟ دو نکته را در بحث قبلی گفتم که مختصرا "اشاره میکنم و مسئله مهم سوم را امروز باز میکنم. مسئله سوم اینست که گویا برژنف سوسیالیست است یعنی سیستم برژنف از خروشچف بهتر است، این از نظر من یک مسئله مهم و قابل انتقاد است. اساسی ترین انتقادی که در گذشته هم مطرح کردیم و برای دوستان و رفقای که نبودند بطور خلاصه میگویم اینست که رویزیونیسم طبق تئوری علمی دارای ماهیت بورژوازی است. بنابراین کسی که میگوید رویزیونیسم به قدرت رسیدولی قدرت دولتی را در خدمت حفظ سوسیالیسم بکاربرد، در دوزخینه از مارکسیسم و انقلاب عدول میکند و به ارتداد و اپورتونیسم میغلطد. اول، در زمینه مضمون طبقاتی رویزیونیسم و دوم، در مسئله خصلت طبقاتی و آشتی ناپذیری مبارزه طبقاتی بر سر دولت. اگر رویزیونیسم بورژوازیست پس به قدرت رسیدنش یعنی به قدرت رسیدن طبقه بورژوا. اگر این رویزیونیسم و این بورژواها سوسیالیسم را حفظ کردند بنابراین ماهیت طبقاتی کارگری و سوسیالیستی ندارند، یعنی مدافعین این نظر عملا باید رویزیونیسم را چیز بدی ارزیابی نکنند و یسا ماهیتش را تحریف کنند، یعنی مثلا "به عنوان فحش، حرف بد یا خصلت بد ارزیابی کنند" به عنوان یک تحلیل عمیق طبقاتی، یک روند یا محتوای بورژوازیستی که در جنبش جهانی فعالیت میکرده و به طبقه کارگر تهاجم میکند، اگر از نظر طبقاتی بورژوازیست باید به قدرت رسیدنش به مفهوم به قدرت رسیدن بورژوا باشد و بورژوا وقتی به قدرت میرسد قدرت سیاسی را برای منافعش میخواهد، نه برای تفنن. در اینجا تحریف و ارتداد دوم مطرح است، دولت چیست؟ دولت طبق تئوری انقلابی لنین (و اتفاقا "مبارزه لنین با کائوتسکی سر دولت، که اینجا نشان میدهد که کیست که در موضع کائوتسکی لم داده است) عبارتست از محصول آشتی ناپذیری طبقات، دولت ابزار سرکوب طبقه یا طبقات حاکم است، دولت چماتی است که با آن طبقات استثما رشونده و ستم کش سرکوب میشوند. طبقات حاکم به این دلیل قدرت دولتی را تسخیر میکنند و به این دلیل قدرت

دولتی در مرکز مبارزه انقلابی قرار دارد که همه طبقات می‌خواهند با تسخیر قدرت دولتی، مخالفین خودشان را سرکوب کرده و منافع خودشان را به پیش ببرند (حال در ائتلاف با چند طبقه یا در انحصار خودشان). در جنبش انقلابی کارگری بر سر این موضوع مهمترین مبارزه انقلابی انجام گرفته و از جمله درک مناسب دولت و انقلاب، "بوضوح این ارتداد بر ملا شده است. کسیکه معتقد است که بورژواها، بورژوازی، سرمایه‌داری سرنگون شده تلاش کرد و قدرت دولتی را تسخیر کرد ولی این قدرت را در حفظ سوسیالیسم بکاربرد، یعنی بر روی تمام ایمن‌تئوریهای انقلابی که چندین سال حادثترین مبارزه انقلابی بر سر آن جریان داشت، قلم بطلان می‌کشد و بوضوح راه ارتداد کاژوتسکی را در پیش می‌گیرد. در مسئله اینکه "دولت محصول آشتی ناپذیری طبقات است"، خود این مسئله که بورژوازی احیا شده به قدرت رسیدن نشان دهنده این است که مبارزه طبقاتی حادی انجام گرفت. پیش شرط به قدرت رسیدن طبقه سرنگون شده، مبارزه این طبقه برای کسب قدرت است. طبقه سرنگون شده سرمایه‌داری در شوری چندین سال برای به قدرت رسیدن، مبارزه حاد کرد. بیست و چند سال قدرت را در اختیار داشت و بعد در این مدت منافع طبقات زحمتکش را حفظ کرد، یعنی سوسیالیسم را حفظ کرد! اگر این سوسیالیسم مخلوط نباشد، تقلبی نباشد، اگر این سوسیالیسم ارتداد نباشد، بورژوازی این کار را نخواهد کرد.

وظیفه به قدرت رسیدن بورژوازی این است که انقلاب طبقه کارگر و نهادهای سوسیالیستی را به نفع خودش استحاله کرده و انحطاط بوجود آورد. از نظر ایدئولوژیک و تفکر، محور، از نظر سیاسی، سرکوب، و از نظر اقتصادی مناسبات سودپرستانه یک بورژوازی آزمند به قدرت رسیده را بسط دهد. بنابراین دوره بیشتر موجود نیست، با این بورژوازی که به قدرت رسیده است ماهیت بورژوائی ندارد (یعنی رویزیونیسم به قدرت رسیده را توجیه کرده و بسا آن مماشات کنید، یعنی از نظر طبقاتی مبلغ رویزیونیسم باشید و در مسئله دولت از تئوری انقلابی ارتداد کنید) یا اینکه توجیه کنید که رویزیونیسم به قدرت رسید ولی سوسیالیسم را ساخت! صرف نظر از جنبه تئوریک و طبقاتی این مسئله، اشتباه اصلی این تز یعنی تز "رویزیونیسم خروشف و سوسیالیسم برزنف چیست؟ مسئله بزرگ معرفتی در این نهفته است که بسیاری از رفقا دچار اشتباه میشوند. این ناشی از ندیدن حرکت و گذار رویزیونیسم بسوی امپریالیسم است. زمانیکه خروشف آمد و رویزیونیسم قدرت را گرفت، بخاطر اینکه سرمایه‌داری احیا شده تازه قدرت را در دست گرفته بود، از نظر داخلی و بین‌المللی به مقداری تنفس احتیاج داشت. و برای تحکیم خودش و تغییر نهادهای و تحکیم سرمایه‌داری احیا شده زمان می‌خواست، بنابراین استحاله دولت، استحاله حزب و حرکت‌های مماشات در سطح جهان با امپریالیسم، مماشات با مرتجعین و جدا شدن از جنبش انقلابی (در گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم و در دولت همه خلقی و لزوم انقلاب مسالمت‌آمیز و غیره و غیره) به توسط خروشف توجیه شد. جنبش انقلابی به مسالمت‌آمیزهای خروشف لعنت فرستاد و علیه آن مبارزه کرد. به درستی این کار را کرد و نشان داد که این ارتداد از

انقلاب است. ولی بسیاریکه این مبارزه با خروشچف را سطحی جلو بردند، بسیاری که در مبارزه ضد رویزیونیستی عمیق نبودند و عمق رویزیونیسم را تمیشناختند بلکه به پدیده‌ها و در سطح قانع بودند، زمانیکه سرمایه‌داری شوروی خودش را تحکیم کرد و به امپریالیسم گذار کرد و حرکت تهاجمی خودش را در سطح جهان آغاز کرد خلع سلاح شدند! زمانیکه در روسیه گفتند دیگر مسالمت نمیکنیم، مسالمت طرفدار قهر هم هستیم، کسانیکه رویزیونیسم را در پائین گذاشتن اسلحه میدیدند، خلع سلاح شدند. فکر کردند بعد از خروشچف، برزنف انقلابی شده!! کسانیکه رویزیونیسم را در این دیدند که خروشچف با کندی فقط تباخی کرد و استحاله، درونی و حرکت امپریالیستی و بورژوازی شوروی را نتوانستند بفهمند و فقط در عملکردها ماندند، زمانیکه شوروی به آمریکا اولتیماتوم داد فکر کردند دیگر اوضاع عوض شده است. زمانیکه حرکت رویزیونیستی دوبیچ در چکسلواکی که همبستگی خروشچف بود ولی این رویزیونیسم یعنی سرمایه‌داری بقدرت رسیده نمیخواست تابع سرمایه‌داری شوروی باشد بلکه میل کرد به سوی ممالک و سازش با سرمایه‌داری غرب اروپا شوروی با ۴۰۰۰ تانک از طرف پیمان ورشو، چکسلواکی را اشغال کرد، کسانیکه در سطح مانده بودند، بجای اینکه بفهمند که سرمایه‌داری احیا شده در شوروی تحکیم شد، دوره تباخی گذشت و دوره مسالمت تمام شد و سرمایه‌داری بقدرت رسیده تحکیم شده و یک تعرض جهانی را شروع کرده، فکر کردند روسها مسالمت آمیز را پس گرفته‌اند و طرفدار قهر شده‌اند!!

بنابراین الان اسلحه هم صادر میکنند. و وقتی هم که روسها، کوبا را به عنوان مزدور اجیر کرد و از آن سرباز به اینطرف و آنطرف فرستادند، دیگر تکمیل شد. به انترناسیونالیسم هم که وفادار ماندند!! این یعنی استحاله، شوروی را در سطح پدیده ارزیابی کردن، و ندیدن این مسئله که این سرمایه‌داری به امپریالیسم گذار کرده است. حرکت‌های تهاجمی شوروی در سطح جهان با معیار اینکه آیا مسالمت آمیز است یا قهر آمیز، دیگر قابل ارزیابی نمیباشد.

گذشت آن دوران، دوران، دوران، تعرض امپریالیستی است، بنابراین این حرکتها باید با معیارهای اینکه مضمون امپریالیستی دارد یا نه، ارزیابی شود. کسی که این را نفهمد و جریانی که این را دنبال نکرده باشد، آن موقع خلع سلاح کامل است و هرچه شوروی درنده‌تر تهاجم میکند، هرچه شوروی قهارتر سرکوب میکند، هرچه شوروی بیشتر استثمار میکند، نیرو صادر میکند، کودتا میکند و جنگ می‌افروزد، بیشتر خوش میاید!! فکر میکند که گذار "عقب نشینی" کاملتر میشود، و به این نتیجه میرسد که رویزیونیسم خروشچف، ولی سوسیالیسم برزنف، رویزیونیسم خروشچف، انترناسیونالیسم پرولتاریائی برزنف در آنگولا، چرا؟ برای اینکه دخالت بیشرمانه در یک کشور، انشقاق در یک جبهه، انقلابی ضد امپریالیستی، بسیج یک بخش از مردم آنگولا علیه یک بخش دیگر و سرکوب خونین این بخش توسط عمال و کارشناسان شوروی را در اینگونه اسلحه دادند و تشویق کردند، به انترناسیونالیسم خلاصه میکند! اینها قادر نیستند که ارزیابی کنند که مناسبات کوبا و شوروی امپریالیستی است، یک مضمون اسارت‌ناز است، کوبا به ازای هر نفر کوبایی ۷۰۰ دلار در مناسبات

اقتصادی به ثوروی به‌هنگار است. سه چهارم ارتش کوبا دستور ثوروی در خارج مرزهایش فعالیت میکنند و این نوع ژاندارمی و مزدوری در سراسر جهان بسیار بوده است. کوبا این نیروی نظامی را به خاطر استراتژی سوبالیسم، بلکه به خاطر ربح قرضهائی که از ثوروی گرفته، میبرد. و باست ربح قرضهائی برای ثوروی در استراتژی نظامی ثوروی ارتش صادر میکند. این وحشیانه‌ترین استثمار تاریخ است. اگر امپریالیستها و استثمارگر کهن پول میدادند، پول ربح می‌گرفتند اینها جان آدم ربح می‌گیرند. کسی که این مضمون را نمیتواند تحلیل نکند و در سطح پدیده می‌ماند، آنوقت محسوس است که ورود کوبا به آنگولا را استراتژی سوبالیستی ارزیابی کند. و در نتیجه این استراتژی سوبالیستی محسوس است که گوید روی سوبالیسم خروشچی به سوبالیسم برزنف تکامل کرده، قصد بلسمیک ندارم ولی برای اینکه موضوع روشن شود این سؤال را می‌کنم، چگونه بقول شما کشور سوبالیستی نمیتواند بدون انقلاب عجیب و غریب به امپریالیسم استعالت شود ولی روی سوبالیسم بعنوان یک روند بورژوازی بقدرت رسیده است سوبالیسم برزنف تبدیل میشود، خروشچکنار می‌رود و برزنف جایگزین را می‌گیرد و سوبالیسم را ادامه میدهد. اگر گذار از قدرت بورژوازی روی سوبالیستی ثوروی به سوبالیسم نوع برزنی شما میتواند انجام بگیرد، آنوقت شما بفرستید را چگونه محکوم میکند، به اینکه چگونه خود خودی گذار کرده است!! ما ثابت میکنیم که خود خودی نبود، مسالمت‌آمیز نبود، بلکه ویژگی استعالت است کشور سوبالیستی است. ولی شما چگونه اینجا توجه میکنید چگونه امروز سوبالیسم ثوروی میتواند از روی سوبالیسم خروشچکنارون بیاید؟ اتفاقاً به اینکه چگونه روی سوبالیسم بعنوان یک روند بورژوازی میتواند سوبالیسم را حفظ کرده و ادامه دهد؟ در هر صورت اساس مسالمت‌آمیزت دارد. من فکر میکنم جنبه معرفتی عبارتست از: دنبال نکردن رشد و حرکت روی سوبالیسم در ثوروی، دنبال نکردن گذار به سوبالیسم از طرف سرمایه‌داری احیا شده ثوروی که نقطه عطف این گذار ۱۹۶۸ می‌باشد. اولین عملکرد امپریالیستی اینها جسم و تجاوز آشکار به چکسلواکی است که باعث میشود که حرکتی آنها جسمی امپریالیسم ثوروی را در صحنه جهان چه از نظر اقتصادی، چه از نظر سیاسی و نظامی به حساب عقب نشینی از مسالمت‌آمیزهای خروشچی قلمداد میکنند. بنابراین فکر میکنند خروشچکنار روی سوبالیسم بود و این حرکتها هم که طریقی حرفهای خروشچکنار تنها مسالمت‌آمیزت است، بلکه خیلی هم قهار و قهرآمیز و غیره است.

بنابراین به دوران سوبالیسم برگشته است و غیره. این ناشی از این است که مضمون حرکتی ثوروی را درک نمی‌کنند. این حرکتها مضمون طبقاتی و ارتجایی دارد و دانه به دانه حرکتی ثوروی را میتوان در بحث ثورویستیک و نتایج عملکردش میتوان نشان داد که چرا امپریالیستی است نه سوبالیستی. بنابراین این عقب نشینی از ثورویهای مسالمت‌آمیز خروشچکنار نیست، بلکه تکامل اجتناب‌ناپذیر آن است. گذار از مسالمت‌آمیز و دوره تناسلی بخاطر تحکیم داخلی و خارجی به یک دوره تعریف است. اینرا برزنف در اولین گزارش

خود به گنجره، جریس، تحت عنوان تعرض طرح فرموله کرده است، اخص را طرح گذاشته است، ولی معتقد است که توری وارد ننگه دوران جدیدی بنام تعرض طرح شده است که تمام جهان را دربر میگیرد. تعرض امیرالمستفی را تحت عنوان تعرض طرح فرموله کرده و بعد تعرضهای وسیع توری در سطح جهان را توسعه میکند.

CIS

کندراسون جهانی دانش آموزان و دانشجویان ایران

Iranian Students Association in the U.S. — member of CIS
P. O. Box 4000F • Berkeley, CA • 94704

قیمت: ۱ دلار